



گفت‌وگوی «فرهیختگان» باکیوان ساکت که خانه‌اش را از دست داده اما در دفاع از وطن ساکت نشده است

اسرائیل

جایی را زد که در آن

موسیقی زندگی می‌کرد



محمدحسین سلطانی خبرنگار

کیوان ساکت اوایل هفته گذشته بود که ۶۴ ساله شد یا به قول خودش ۶۴ سال و چند روز. سال گذشته همین موقع‌ها بود که ساکت همراه خانواده زیر یک‌سقف جمع شدند و او پایش را به ۶۳ سالگی گذاشت. اما حالا یکی از برجسته‌ترین آهنگسازان و نوازندگان تار و سه‌تار در کشورمان، خانه‌ای ندارد. روز حمله رژیم جعلی به اوین، مماس با دیوار زندان خانه‌ای هم هدف قرار گرفت. خانه‌ای که یکی از واحدهایش متعلق به مرد سه‌تار به‌دست خالق «شرق اندوه» است. کسی که سال‌ها در کنار بزرگان موسیقی ایران قدم برداشته، در خانه‌اش بزرگان هنر این سرزمین رفت‌وآمد داشته‌اند و صدای تار و سه‌تار درونش جریان داشته است.

با سساکت برای گفت‌وگو تماس می‌گیرم و زمان زیادی نمی‌گذرد که پاسخ را ارسال می‌کند: «باشد گفت‌وگو می‌کنم، فقط سر کلاس‌م هستم، ساعتی دیگر.» حوالی عصر تماس می‌گیرم. تولدش را تبریک می‌گویم و اتفاقی که برای خانه‌اش افتاده را تسلیت. می‌گویم: «خب برویم سراغ سؤال اول»، جواب می‌دهد: «سؤال نه! پرسش. پارسی حرف بزَن.» اول متوجه نمی‌شوم چه می‌گوید، توقع این حرف را از کسی ندارم که دیده انفجار یعنی چه. از کسی که مرز جنگ در دهانش است. ذهنم را جمع می‌کنم و پرسش اول را مطرح می‌کنم: «هیچ مواجهه مستقیمی با جنگ وجود ندارد، مگر آنکه بمبی بر سر انسان فرود بیاید یا موشکی خانه‌اش را هدف قرار دهد. واقعاً نخستین پرسشی که به ذهنم رسید و خواستم گفت‌وگو را با آن آغاز کنم، این بود که شما اولین مواجهه‌تان با این اتفاق چگونه بود؟ فکر می‌کنم آن لحظه در خانه نبودید، درست است؟»

■ ■ ■

باید خودت ببینی

سساکت شروع به سخن می‌کند و از ساعات اولیه حمله اسرائیل می‌گوید: «اگر در خانه بودم که الان نمی‌توانستم با شما حرف بزنم، بله، خبر حمله ابتدا از تلویزیون رسید؛ اعلام‌ما شد در ورودی زندان اوین، بخش اداری آن مورد اصابت قرار گرفته. خانه ما دقیقاً دیوار به‌دیوار در شمالی زندان اوین است و تصاویر این حمله بارها و بارها از تلویزیون‌های ایران و شبکه‌های جهانی پخش شد. بلافاصله با یکی از همسایه‌ها تماس گرفتم. ساختمان ما در هر طبقه سه واحد دارد و واحد من در سمت راست، نزدیک‌ترین واحد به دیوار زندان است. به همسایه رویه‌روی مان زنگ زدم، یعنی همان واحد کناری. در لحظه تماس، او با گریه صحبت می‌کرد. فقط گفت خودت باید ببایی ببینی. هر چه پرسیدم چه اتفاقی افتاده، گفت خودت باید ببایی ببینی و تماس قطع شد.» بنا بر گفته کیوان ساکت تعداد بمب‌های فروریزخته‌شده بر زندان اوین و محوطه‌های اطراف آن حدود ۶ بمب یا موشک بوده که هدف اصلی آن بخش اداری زندان اوین بوده است که یک مورد از بمب‌ها عمل نکرده است. او می‌گوید: «بعدها فهمیدم که چند بمب دیگر هم شلیک شده بودند. ۶ بمب روی بخش اداری زندان فروریزخته بود؛ یکی از آن‌ها مستقیماً در حیاط پشتی خانه ما افتاده بود و خوشبختانه عمل نکرده و بمب سالم مانده بود. به هر دلیلی در خاک فرورفته و منفجر نشده بود؛ شاید جاشنی‌اش عمل نکرده بود. اما پنج بمب دیگر منفجر شده بودند.»

برای آزادکردن زندانی آمده بودند

شاید این نکته عجیب به نظر برسد که چطور مماس با دیوار زندان ملک مسکونی وجود دارد که در آن آدم‌های عادی زندگی می‌کنند؟ درحقیقت بافت تهران این چنین است. مدل ساختار خانه‌هایی که باعث شده خانه‌هایی مثل خانه سساکت و همسایگانش هر روز سلام‌علیکی با سربازهای روی برجک داشته باشند؛ سربازهایی که حالا دیگر نیستند: «۷۱ نفر از کسانی که در آنجا حضور داشتند، از جمله تعدادی از کادر اداری زندان جان باختند. سربازان جوانی که در دوره خدمت بودند، از بین رفتند. ما که خانه‌مان جسیبیده به زندان بود، صدای آن‌ها را هر روز می‌شنیدیم، آن‌قدر نزدیک بودند که مکالماتشان را می‌شنیدیم.»

سساکت در میان داستان‌هایی که از انفجارهای کنار خانه‌اش شنیده به دردناک‌ترین اتفاقی که در حمله رژیم جعلی به اوین رخ‌داده اشاره می‌کند و می‌گوید: «تعدادی از خانواده‌هایی که برای ملاقات یا کارهای اداری آمده بودند نیز آسیب دیده‌اند. در این میان، یکی از دردناک‌ترین موارد، شخصی بود که برای آزاد کردن زندانی سند آورده بود. برای همین کار آمده بود، سند در دست، اما... خودروهای زیادی نیز حضور داشتند که صاحبانشان آمده بودند با ارانه سند، زندانیان را آزاد کنند و بسیاری از آن‌ها دیگر بازنگشتند. خوشبختانه در ساختمان ما، در سمت ما، کسی حضور نداشت. در سمت دورتر از ما دو خانواده بودند که فرزندانشان با شنیدن صدای انفجار اول به دورترین نقطه خانه رفته و در نقطه‌ای از خانه که به نظرشان امن‌تر بود، پناه گرفته بودند. خوشبختانه آن‌ها آسیبی ندیدند. خدا را شکر!»

حال گریه خوب است؟

از ساکت می‌پرسم از لحظات اولیه مواجهه‌اش با خانه بگوید و اینکه

نگران وسایل یا چیزی بود که در آن خانه نگه می‌داشتست. او از حیوان خانگی‌اش سخن می‌گوید و نجات معجزه‌آسای او: «وقتی رسیدم، اجازه ورود به خانه را به ما نمی‌دادند. به‌زحمت توانستیم از زیر پل اوین وارد شویم و ماشین را همان‌جا متوقف کردیم، سپس از یکی از مأموران آنجا – که موتورسوار بود – خواهش کردم ما را ببرد، چون راه زیسادی بود و ما بی‌تاب بودیم که ببینیم چه شده. من یک گریه هم در خانه دارم که متعلق به همسرم است و بسیار نگران حالش بودیم. خوشبختانه با شنیدن صدای اول، گریه پریده و رفته بود زیر کمد لباس بچه‌ها. همان‌جا زنده مانده بود. عروس من برای مراسم عروسی‌اش یک کفش بسیار گران‌قیمت خریده بود. یک ترکش، از پایین به طبقه هفتم آمده بود، پنجره را سوراخ کرده بود و درست به چرم آن کفش برخورد کرده بود، بی‌آنکه به گریه آسیبی برسد. این ضربه، در فاصله‌ای بسیار نزدیک به گریه وارد شده بود. انگار خدا گریه را نجات داد.» سساکت از اثرات حمله و برآورد خسارت‌ها روی خانه‌اش می‌گوید و یکی‌یکی آسیب‌هایی را که به خانه‌اش وارد شده، برمی‌شمارد: «ما سوار موتور آن مأمور شدیم و آمدیم. همسرم آن‌قدر حالش دگرگون بود که پایش به اگزوز داغ موتور چسبیده و سوختگی بسیار شدید و بدی ایجاد شده بود، بی‌آنکه حتی خودش متوجه شود. آن‌قدر در شوک و ترس بود که متوجه نشد پایش روی سطح داغ قرار گرفته است. بعدا متوجه شدیم ماهیچه پشت‌پایش به‌شکل بسیار دردناکی سوخته است. با زحمت فراوان وارد ساختمان شدیم. دیدیم تمام ۲۶ واحد ساختمان، خانه‌های اطراف، شیشه‌ها، قاب‌های پنجره، فریم‌ها همه نابود شده‌اند. فریم‌های شیشه میچاله و کج شده بودند. آسانسور از جایش خارج شده بود و در های تمام واحدها – به‌ویژه درهای سمت ما – انگار با اره از وسط نصف شده بودند. خرابی بسیار گسترده بود. سقف خانه ما و تمام سقف‌های سرویس‌های بهداشتی – که سه سرویس بود – ریخته و آجر و کاشی‌ها کنده شده بودند. تمام دستگیره‌ها جدا و پرده‌ها نابود شده و میل‌ها از بین رفته بودند. بخشی از قالی‌ها، یخچال و ماشین لباسشویی همگی آسیب‌دیده یا سوراخ شده بودند. تمام گلدان‌هایی که با زحمت دو نفر بلندشان می‌کردند، مثل کاه از بین رفته بودند. سقف یکی از پارکینگ‌ها سوراخ شده بود. درهای پارکینگ مثل پر کاه به بیرون پرتاب شده بودند. ما مجبور شدیم در پارکینگ را جوش بدهیم که سرقی صورت نگیرد.»

خانه فقط چهاردیواری نیست

وقتی انسان با صحنه تخریب چیزی یا خانه‌ای مواجه می‌شود، مغز شروع می‌کند به یادآوری تصویر روزهایی که همه‌چیز صحیح‌وسالم بودند. ماجرا درباره خانه کیوان سساکت هم همین‌طور است. خانه‌ای که صرفاً انبوهی از آهن و سییمان نبود و با مهمان‌ها و خاطراتش ساخته شده بود: «خانه، صرفاً چهاردیواری نیست؛ خانه خاطره دارد. خانه ما، خانه‌ای بود که افراد بزرگ بسیاری در آن رفت‌وآمد کرده بودند. وقتی با آن فاجعه مواجه شدم، اولین خاطراتی که از ذهنم عبور کرد، مربوط به آن انسان‌ها بود... آن لحظات... آن کسانی که آنجا نشسته بودند، حرف زده بودند، خندیده‌بودند... همه آن خاطرات، مثل فیلم از جلوی چشمانم عبور کرد. با خودم فکر کردم که چه خوب شد آن لحظه در خانه نبودم؛ چون اگر شیشه‌ها را از نزدیک ببینید، متوجه می‌شوید که مانند خنجرهای کوچک در دیوار فرورفته‌اند؛ درست‌مثل صحنه‌ای از فیلمی که در آن با مسلسل به دیوار شلیک می‌شود و دیوار سوراخ‌سوراخ می‌گردد. اگر ما آنجا بودیم، واقعاً پدنمان تکه‌تکه می‌شد. خدا را شکر که نبودیم.» ساکت به نام چند تن از مهمان‌ها اشاره می‌کند و از تولیداتی می‌گوید که در همین خانه کنار اوین شکل گرفته‌اند: «خانه ما محل رفت‌وآمد بسیاری از دوستان و بزرگان بود. برای دیگران، خانه ما تنها یک مکان فیزیکی نبود؛ معنایی فراتر داشت. استاد حسن ناهید هر هفته، یکشنبه‌ها تا زمانی که توان جسمی داشت، به خانه ما می‌آمد. بانوی شعر ایران، سمین بهبهانی بارها مهمان ما بود. مرحوم دکتر احسان نراقی چندین بار به خانه ما آمد. دکتر امیر برزگر از بهترین پزشکان پوست ایران که خانه‌اش همواره محل رفت‌وآمد اهل فرهنگ و هنر بوده، مهمان ما بود. هنرمندان دیگر، خوش‌نویسان بزرگی چون استاد شیرچی، استاد دلنوازی و بسیاری دیگر نیز بارها در خانه ما حضور داشتند. خانه ما، خانه خاطرات اهل هنر بود. در همین خانه، من آلبوم «شرق اندوه» و قطعه «شبّی با خورشید» یا «شب» را نوشتم. اتاق کارم، اتاقی که در آن موسیقی متولد می‌شد، حالا کاملاً ویران شده. همه وسایل روی زمین ریخته و خرد شده بود. خانه‌ای که موسیقی در آن زندگی می‌کرد.»

وطن‌داری‌آموز اماکیان

در ادامه گفت‌وگو از کیوان ساکت پرسیدم پس از این اتفاق نگاهش به وطن چه تغییری کرده و اصلاً معنای وطن برای او چیست: «حقیقت این است که نگاهم تغییر نکرد. همواره برای من، وطن مفهومی بنیادین و درخشان بوده است. ۹۰ درصد از آثاری که خلق کرده‌ام، مفهوم وطن را در خود دارند: «باران»، «مثل خاک وطن»، «یادگار خون سرو» و... شاید بهترین توضیح در شعر علی اکبر دهخدا نهفته باشد:

هنوزم ز خردی به‌خاطر در است که در لانه ماکیان برده دست به مفارم آن‌سان به‌سختی گزید که اشکم چو خون از رگ آن دم جهید پدر خنده بر گریه‌ام زد که هان!

وطن داری‌آموز از ماکیان

برای من، وطن صرفاً یک‌خانه فیزیکی نیست؛ وطن مجموعه‌ای است از خاطرات، فرهنگ‌ها، زبان‌ها، موسیقی‌ها، ادبیات، سنت‌ها، دوستان، شعر‌ها و بسیاری عناصر دیگر که انسان‌ها را به هم گره می‌زند. و جنگ، هرچند سهمگین، گاه یادآور همین وابستگی‌هاست. چیزی در جهان وجود دارد به نام جنگ که برخی برای منافع خود آن را به راه می‌اندازند و در مسیر آن، جان‌ها از بین می‌روند و پس از آن، زندگی‌ها و خانه‌ها نابود می‌شوند. «کیوان ساکت از تجربه جنگ هشت‌ساله می‌گوید و از تفاوت‌های جنگ صدام و حالا جنگ اسرائیل. او روی این موضوع تأکید می‌کند که کشور باید برای چنین بحران‌هایی آمادگی داشته باشد و اگر قرار است جنگی انجام بشود باید برای آن تهاجم، در شهر‌ها برنامه‌ریزی داشت تا آسیب‌ها به حداقل برسد: «من جنگ هشت‌ساله را نیز تجربه کرده‌ام. آن زمان ساکن خراسان بودم، اما رفت‌وآمد مداوم به تهران داشتم. اکنون هم این جنگ ۱۲ روزه را تجربه کرده‌ام، البته با شکل و شدتی متفاوت. هرکدام از این جنگ‌ها معنای خاص خود را دارد. من دیدم که صدام، این دیکتاتور آدم‌خوار، موشک‌هایش را کورکورانه پرتاب می‌کرد. بسیاری از مناطق مسکونی تهران هدف قرار گرفتند. یکی از نمونه‌های فاجعه‌بار آن، مه‌فکودکی در محله گیشا بود که ۵۰ کودک در آن به شهادت رسیدند. در مورد دیگری، همسر نخست هنرمند گرامی کیهان کلهر در آن حملات جان خود را از دست داد اما در اینجا، در این جنگ اخیر، این نوع رخدادها بسیار کمتر بود. به نظر می‌رسد دشمن این‌طور که ادعا می‌کند بنای خود را بر آن گذاشته بود که مراکز خاصی را هدف قرار دهد. بااین‌حال درکنار آن مراکز، خانه‌هایی مانند خانه ما نیز آسیب دیدند. واقعیت البته همین خانه خراب ماست و افراد زیادی که در اماکن غیر نظامی جان باختند. بخش اداری زندان اوین که دقیقاً در کنار خانه ما قرار داشت، هدف حمله قرار گرفت و خسارت‌های سنگینی برایمان برجای گذاشت. اما خوشبختانه این جنگ خیلی‌سُود، هرچند به‌طور موقت، به آتش‌بس انجامید. اما پرسشی که برای من همچنان مطرح است، این است که چرا ما در کشورمان پناهگاه نداریم؟ چرا حتی یک آژیر در طول این ۱۲ روز شنیده نشد؟ ما – تنها به دلیل همین عدم هماهنگی‌ها – تعداد زیادی شهید دادیم. من با صدای بلند اعلام می‌کنم افرادی که مسئول صیانت از شهروندان بودند باید مورد پرسشگری قرار بگیرند. پرسیده شود که چرا پناهگاهی در دسترس مردم نبوده، چرا هیچ آژیری به‌صدا درنیامد، و وجود آنکه ما از سال‌ها پیش انتظار حمله اسرائیل را داشته‌ایم. اگر از ۲۰ سال پیش آمده بودیم، چرا کوچک‌ترین تمهیدی برای حفظ جان مردم بی‌دفاع ایران اندیشیده نشد؟»

جنگ صدا ندارد

سؤال بعدی من از ساکت درباره نسبت میان جنگ مدرن و موسیقی بود. وی یکی از پیش‌گامان موسیقی تلفیقی در ایران شناخته می‌شود و از جبهاتی جنگ مدرن هم شیوه‌ای از تلفیق را در خود دارد؛ تلفیقی است از انسانیت بی‌مرز و تکنولوژی بی‌رحم. از او می‌پرسم: «آیا این شکل از جنگ، در ذهن شما وجه موسیقایی دارد؟ وقتی به آن فکر می‌کنید، چه آوایی در ذهنتان نواخته می‌شود؟» او می‌گوید: «واقعیتش را نخواهید جنگ برایم صدایی ندارد. هیچ آهنگی برای من با جنگ تداعی نمی‌شود. جنگ، بدترین چیزی است که انسان به هم‌نوع خود تحمیل می‌کند. آنچه در ذهن من می‌نوازد، آوای صلح و مهربانی است و البته شکوه ایران و انسان‌هایی که با هم نشستند، سخن گفتند، تفاهم کردند. اما در جنگ کسانی کشته می‌شوند که یکدیگر را حتی نمی‌شناسند؛ همان‌طور که در جنگ ایران و عراق رخ داد. پرسش من این است که در چنین شرایطی چرا نباید در حفظ جان هم‌وطنانمان کوشا باشیم؟ چرا اولویت نخست‌ما، محافظت از جان انسان‌ها نباشد؟ پرویز مشکاتیان (هنرمند آهنگ‌ساز و موسیقی‌دان) می‌گفت هنرمند زبان مردم زمانه خویش است؛ بیان‌کننده آرزوها، شادی‌ها، درها، رنج‌ها، غم‌ها و تمام آن چیزهایی است که مردم تجربه می‌کنند. رسالت هنرمند آن است که بیانگر نیازهای مردمش باشد.» وقتی انسان سال‌ها با موسیقی زندگی کند، اصولاً لحظه‌به‌لحظه زندگی‌اش دچار موسیقی متن می‌شود. دیگر نمی‌تواند سکوت را تجربه کند. همیشه‌سازی در گوشه‌ای نواخته می‌شود. حالا این موقعیت را بگذارید کنار مواجهه با یک صحنه به‌شدت تراژیک. با موقعیت منفجرشدن خانه و زندگی. از کیوان سساکت پرسیدم که اگر بخواهد یک سباز انتخاب کند که با آن ساز درباره لحظه‌ای که با خانه‌اش مواجه شده، موسیقی ساخته شود، کدام ساز را برمی‌گزیند یا چه موسیقی‌ای را تصور می‌کند؟ سساکت کمی تأمل می‌کند و چند لحظه‌ای سکوت می‌کند. توقع داشتم موسیقی ایرانی در ذهنش بیاید اما پاسخ او به من این بود: «در آن لحظه، تنها چیزی که به ذهن من رسید، سمفونی شماره ۹ بهتوون بود... بله! هیچ‌سازی به‌تنهایی نمی‌تواند آن همه رنج، ستم و اندوه را بیان کند. باید سمفونی باشد. باید همه جهان، دست‌به‌دست هم دهند تا صلح برقرار شود و سیاست‌مداران ستمکار از میان برداشته شوند.»

پرویز مشکاتیان (هنرمند آهنگ‌ساز و

موسیقی‌دان) می‌گفت هنرمند زبان مردم زمانه

خویش است؛ بیان‌کننده آرزوها، شادی‌ها، دردها،

رنج‌ها، غم‌ها و تمام آن چیزهایی است که مردم

تجربه می‌کنند. رسالت هنرمند آن است که

بیانگر نیازهای مردمش باشد

برای من، وطن صرفاً یک‌خانه فیزیکی نیست؛

وطن مجموعه‌ای است از خاطرات، فرهنگ‌ها،

زبان‌ها، موسیقی‌ها، ادبیات، سنت‌ها، دوستان،

شعرها و بسیاری عناصر دیگر که انسان‌ها را به

هم گره می‌زند. و جنگ، هرچند سهمگین، گاه

یادآور همین وابستگی‌هاست

بعدها فهمیدم که چند بمب دیگر هم شلیک

شده بودند. ۶ بمب روی بخش اداری زندان

فروریزخته بود؛ یکی از آن‌ها مستقیماً در حیاط

پشتی خانه ما افتاده بود و خوشبختانه عمل

نکرده و بمب سالم مانده بود. به هر دلیلی

در خاک فرورفته و منفجر نشده بود؛ شاید

جاشنی‌اش عمل نکرده بود. اما پنج بمب دیگر

منفجر شده بودند